



صفحه روزانه طنز و کارتون | شماره پانصد و چهل و پنجم

پیر راگفتیم: به ما شد عرصه تنگ
جز شکیبایی چه باشد راهکار؟

توی دنیای پر از اندوه و جنگ
خنده کرد و داد پاسخ: «شهر ونگ»



سرقت شمش طلای میلیاردی از خانه یک هموطن

سارق: خداییش رفته بودم پوشک بردارم

◀ هموطن: شمش رو گذاشته بودم برای زمان پیری کوریم
◀ مدیرعامل موسسه مالی: بابا شمشت رومی دادی مانگه می داشتیم دیگه
◀ سارق: شمشت رو میارم جاش از اون برنج‌ها که توانیار داشتی بهم‌ده. گشتمه
◀ کانال تلگرام محتکرین: اعضای محترم برای اینکه شمش هایتان بوی شیر خشک بگیرد از مواد خوشبو کننده استفاده کنید

#انبار_کن_تا_جونت_در_آد#شهر ونگ

گمشدگان

چندر وایت، چند برداشت



شهرام شهیدی

طنز نویس

روایت نخست: به‌زودی در یزد آب مجازی جای آب واقعی را می‌گیرد.

برداشت یک آقای مهندس این بود جای که از دولت گرفتید تا اینجا سد بسازیم، چه شد؟ من که سدی نمی‌بینم. موقعیت ساختگاه‌سد تغییر کرده؟

تخیر. همین جاست. دیدیم آب یزد مجازی شده ماهم سد مجازی ساختیم.

برداشت دو

آقای محترم شما کلی پول از من گرفته‌اید که به بچ‌ها ما شنا یاد بدهید. الان آدم می‌بینم دل‌بندم در استخر خالی می‌دود.

پدر جان شما گویا هنوز با تکنولوژی و دانش نوین خوب آشنا نشدی. ایشان در استخر مشغول فراگیری شنا در آب مجازی است.

اینکه نشد عزیز من؛ باید به شما پول مجازی بدهم؟

شما حالا عصبانی نشو؛ اما هدف من از اینکه خواستم بچ‌ها ما باید کلاس شنا این بود که زیر آبی رفتن را یاد بگیرد. خواب‌اون که باما.

برداشت سه

آقا شما مسئول قبض آب هستی؟ شما این قبض آب من را نگاه کن بین چ‌را این‌بار این‌قدر گران شده؟

پدر جان پول آب مجازی اضافه شده به قبضت. کدوم آب؟ من ندیدم کسی برای من آب بیورد؟ باتانکرمی آورند؟

نه بابا جان. آب مجازی است. مثل حرف واو در کلمه خواهر است. دیدی که واو هست اما خوانده نمی‌شود. اینجا هم پول آب هست اما خود آب نه!

روایت دوم: بی‌زن کامکار: بدون غذا نمی‌میرم اما اگر موسیقی نباشد، خواهم‌مرد.

برداشت اول

حمید هیراد: بدون غذا نمی‌میرم اما بدون پلی‌یک‌خواهم‌مرد.

برداشت دوم

خب میهمانان عزیز، بفرمایید شام. برای شام یک آهنگ فلفلی با بسس نی تدارک دیدم؛ نوش جان‌تان.

برداشت سوم

بنده یک کارمند سابق هستم که مدتی است در چار‌چوب سیاست‌های تعدیلی از محل‌کارم تعدیل شده‌ام. خدمت‌تان عرض کنم بنده بدون موسیقی نمی‌میرم اما اگر غذا نباشد، قطعاً خواهم‌مرد. فتوسنتز که بلد نیستم.

برداشت چهارم

انسان‌ها در جدیدترین پژوهش‌های صورت گرفته به چهار دسته تقسیم می‌شوند. گوشت‌خواران، گیاه‌خواران، خام گیاه‌خواران و موسیقی‌خواران. آقای دانشمند زمین‌خواران را یلادت رفت طبقه‌بندی‌کنی.

روایت سوم: شورای شهر تهران به فوریت طرح «برنامه‌ریزی و انجام اقدامات لازم برای بستر سازی و احیای زیست‌شبهانه» رأی داد.

برداشت اول و آخر

بابا اون ماشین شهرداری چی کار داره می‌کنه؟ داره خیابون را با پتو و لحاف فرش می‌کنه. چرا؟ نصف شبی وقت گیر آورد؟ چه کاریست اصلاً؟

عزیزم داره طبق برنامه شورای شهر بستر سازی می‌کنه

روایت چهارم: سخنگوی کمیسیون اصل ۹۰ قانون اساسی گفت تحمیل پراید و سمند به مردم قطعاً نقض حقوق شهروندان ایرانی است.

برداشت آخر:

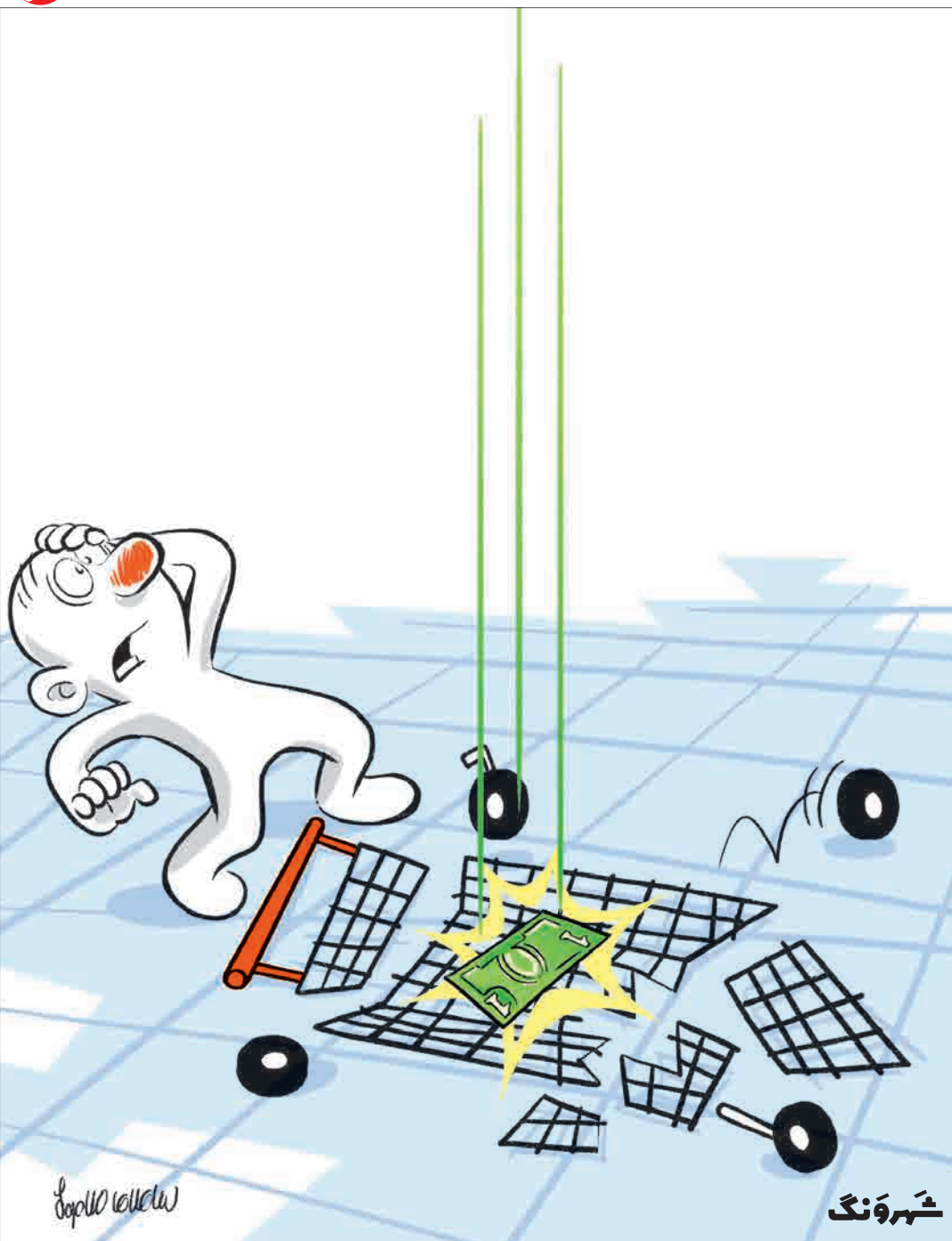
مرد سوبیس: تحمیل یعنی چی؟ نماینده دولت: قطعاً یعنی چی؟ نماینده کارگران: حقوق یعنی چی؟ شهروندان اروپا: نقض یعنی چی؟ شهروندان ایرانی: شهروندی یعنی چی؟ شهروندان ایرانی: پراید چی هست؟



سلیمان طاهری | کارتون‌نویست

salmantaheri@gmail.com

تماشاخانه



فلکه اول



موفق نباشید! | شهاب نبوی |

گفتم که ما خانوادگی دست‌مان کج است و اگر چیزی توی شرکت گم شد، صد درصد بدانید کار او است. مدیر هم از من تشکر کرد و گفت: «من عاشق آدم‌های دله‌دردم. اصلاً که می‌خوای دزدی توی شرکت نباشه، باید به دزد رو بکنی مسئول امور مالی.» لعنتی کردش مدیر حسابداری شرکت. من اصلاً یک دفترچه دارم که داخلش اسم افراد بدبخت‌تر از خودم را نوشتم. تمام تلاش‌ها را می‌کنم که آنها یک روز، خدای نکرده از من موفق‌تر نشوند. خدا را شکر هر روز هم به تعداد افراد این لیست اضافه می‌شود. اصلاً آدم وقتی نمی‌تواند خودش موفق شود، چه معنی دارد که مثل بز بشیند و موفقیت دیگران را تماشا کند؟ می‌دانم برایتان عجیب است و توی ایران لنگه من پیدا نمی‌شود. اما تعجب نکنید، چون پدر بزرگم می‌گفت که پدرش خارجی بوده و در اصل ما دور گهایم و ایرانیان اصیل هیچگاه از این کارها نمی‌کنند.

شنود



دوربین مدار بسته



پشت صحنه شهر ونگ
به روایت دوربین مدار بسته

شهر ونگ دوساله

کردند و گفت: «خب جزیره قشم!» هادی همین‌طور خیره مانده بود و سوشیناس سرش را انداخت پایین گفت: «تصور نمک‌آبرود! آقا اصلاً پارک لاله جوجه و بدمیتون ببریم زیرانداز بندازیم» هادی پشت چشمی نازک کرد و گفت: «نه بابا خیلی کلیشه‌ایه ایده‌ها‌تون! به کار اساسی کرد!» کل تحریریه در فکر فرو رفت و حتی خود من هم نمی‌دانستم بهترین ایده برای این اتفاق فرخنده چیست که هادی حیدری بشکن زد و گفت: «یافتم!» صدایش را صاف کرد و همه سعی کردند احساساتشان را کنترل کنند که گفت: «میدیدم نعیم تدین به کاریکاتور از همه بچه‌ها بکشه بذاریم اینستاگرام» وحید میرزایی روزنامه توی دستش را انداخت روی میز و گفت: «پارسالم که همین بود خب!» هادی نشست پشت میزش و در حالی که داشت شماره نعیم تدین را می‌گرفت، گفت: «نه قیافه‌ها‌تون از پارسال تا امسال کلی فرق کرده. میگم لباس‌تونم عوض کنه.» به هر حال جشن دوسالگی شهر ونگ هم برگزار شد و دوستان تا یک هفته کاریکاتورهای همدیگر را لایک و بوسه بر گونه‌های همدیگر می‌فشارند که هادی حیدری مطمئن شد اینها زود به همه چیز راضی می‌شوند و حقوق‌های بالا رفته را واریز کرد و این شد هپی‌انداین هفته...

ببینیم! من یک عالمه فیلم دارم که توش دو زانو در رفت و آمده. تا مدت زیادی از روی زانوهای شما تشخیص‌تون میدادم. درضمن من با دوربین‌های عسلیویه دارم رابیزنی می‌کنم از اونجا برای ما خبر تهیه کنن از تون.» اگر نمی‌دانید، بدانید وحید میرزایی یک پایش اینور است، یک پایش عسلیویه و چون قدش بلند است، اتفاق خطرناکی هم برای وی نمی‌افتد و نیاز به نگرانی نیست. در هر حال این هفته چون یک گوشه تحریریه نشسته بود، توی کادر ما بود و داشت زیر لب با پیرداتای درونش حرف می‌زد که هادی حیدری آمد داخل تحریریه و گفت: «بچه‌ها دوساله شدیم!» واسه این اتفاق فرخنده چه کار کنیم؟ «شهاب نبوی دستش را بالا برد و گفت: «شام بدید!» هادی سرش را تکان داد و گفت: «نه به کار خلافت‌تر!»

چند دقیقه‌ای همه فکر کردند و احمد رضا کاظمی گفت: «حقوقاً رو ببرید بالاتر» هادی حیدری دستی به ریش همیشه پرفسوری‌اش زد و گفت: «نه نه خیلی تکراریه» سوشیناس شجاعی فرد داد زد: «آقا ببرد تور جزایر سفید یونان» همه ساکت شدند و چپ‌چپ نگاهش

بدون مقدمه بگویم که دوسال از روزی که بنده را آوردند نصب کردند گوشه تحریریه و در گوشم گفتند حواست به اینها جمع باشد گذشته. اولش همه‌شان فکر کردند من را از بالا فرستادند که حواسم به حرف‌ها و حرکات جامعه مطبوعات طنز کشور باشد که متأسفانه حدسشان اشتباه از آب درآمد، چون انتهایی که از بالا فرستاده می‌شوند، معمولاً توی کانال کولر هستند. من از همان روز اولش فقط به دوربین ساده بودم که قصدم فضولی توی زندگی خصوصی نویسندگان بود. به هر حال انگار همین دیروز بود که همه‌شان جمع شدند توی این تحریریه و خواستند درباره اهداف پیشبردی و آرمان‌های شهر ونگ صحبت کنند که دیدند تایم ناهاره و بی‌خیال شدند و رفتند ناهارشان را بخورند و همین روند الان دوسالی هست که ادامه دارد. به لنز و حافظه داخلی‌ام قسم می‌خورم همه‌شان را اندازه هم دوست دارم. همین هفته پیش بود که وحید میرزایی با دهان کج داشت می‌گفت: «میدونم چرا دوربین مدار بسته ما رو نمی‌بیننه!» بنده در جواب باید بگم «داداش شما ماشالله با این قد و قامت کشیده اصلاً توی کادر ما جا نمی‌بینی بخوایم